

مقاله پژوهشی - فصلنامه علمی رهیافت

سال چهاردهم، شماره ۵۲، پاییز ۱۳۹۹
صفحه ۱۰۱ تا ۱۲۲

احکام حکومتی جلوه‌ای از نظام مردمسالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران

محمد رضا علیپور / دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)،
اصفهان، ایران mra1355dad@gmail.com

منوچهر توسلی نائینی / دانشیار گروه حقوق، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، نویسنده مسئول،
tavassoli@ase.ui.ac.ir

سید محمد صادق احمدی / استادیار گروه حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)،
اصفهان، ایران sms_ahmadi@khuisf.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی و نسبت‌سنجی احکام حکومتی با مردمسالاری دینی است. بر این اساس، سؤال پژوهش این است: آیا احکام حکومتی مانعی برای تحقق مردمسالاری به شمار می‌روند و یا اینکه جلوه‌گر مردمسالاری دینی هستند؟ فرضیه پژوهش بدین ترتیب است: برخورداری بالاترین مقام سیاسی کشور از اختیارات ویژه، با توجه به مبانی و اهداف اصل حاکمیت قانون که محور استبداد و خودکامگی و تحقق عدالت اجتماعی است، تغییری با مردمسالاری دینی ندارد. از مهم‌ترین نتایج پژوهش حاضر این است: قانون اساسی ج.ا.ایران با مشخص نمودن اختیارات مسئولین و برابر شمردن آن‌ها با سایر مردم با پیش‌بینی ابزارهای نظارتی بر عملکرد آن‌ها این اصل را پذیرفته است، از طرفی به موجب شرع اسلام، حاکم اسلامی حق دارد مطابق مصالح عمومی برای پاسخگویی به نیازهای مردم، تصمیمات لازم را اتخاذ نماید. حکم حکومتی بر این اساس راهی برای دفاع از منافع عمومی بر مبنای مصلحت عامه مردم است که برحسب تحولات زمانه ممکن است ابعاد مختلفی نیز پیدا کند. روش مورد استفاده در این پژوهش توصیفی-تحلیلی است.

کلیدواژه: حاکمیت قانون، ولایت فقیه، حکم حکومتی، مصلحت، قانون اساسی.

تاریخ تأیید ۱۳۹۹/۰۶/۰۶

تاریخ دریافت ۱۳۹۸/۱۰/۲۲

مقدمه

تشکیل حکومت و اداره جوامع بشری یکی از اساسی‌ترین نیازهایی است که ضرورت تشکیل آن در نزد مکاتب و اندیشمندان مختلف مورد توجه قرار گرفته است. اما اختلاف نظر اساسی و جدی در کم و کیف، نحوه تشکیل، اداره و اختیارات حکومتی وجود دارد. بدین معنا که نظام‌های سیاسی مختلف، شیوه‌های متفاوتی را برای اداره جامعه، میزان اختیارات رهبران سیاسی، تفکیک قوا و تعدیل قدرت به کار می‌گیرند. با این حال دغدغه اصلی تمام نظریه‌پردازان این حوزه، اجرای عدالت و جلوگیری از استبداد و تمرکز قدرت در دست گروه اندکی است. بنابراین در نظریات حقوقی به منظور تحقق عدالت اجتماعی، اصل "حاکمیت قانون" به عنوان یک اصل اساسی مطرح می‌شود. بر این اساس حاکمان و سیاستمداران خود مشمول قانونند و میزان مشروعیت حکومت آنها به میزان وفاداری آنان به معیارهای قانونی بستگی دارد.

به طور کلی، تصمیم‌گیری و عمل حکومت به شیوه‌ای عقلانی بر مبنای دلایل قانونی را می‌توان جوهره مفهوم حاکمیت قانون دانست. با مروری به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز می‌توان پی برد که اصل حاکمیت قانون به رسمیت شناخته شده است. اما چگونگی اعمال این اصل و کم و کیف آن در سطح جامعه جای بحث دارد. از طرف دیگر به موجب منویات شرع مقدس اسلام، رهبر و حاکم اسلامی حق دارد بر طبق مصالح عمومی اسلام و مسلمین، تصمیم‌گیری‌های لازم را اتخاذ نماید که در قالب اصول و قواعدی نظیر مصلحت و احکام حکومتی مطرح می‌شود به طوری که پاسخگوی حوائج و نیازهای عمده مردم در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی باشد. این تصمیمات در فقه اسلامی تحت عنوان "احکام حکومتی" نامیده می‌شود. صدور حکم حکومتی، یکی از اختیاراتی است که بر اساس مبانی حکومت اسلامی برای والی و رهبر سیاسی جامعه یا ولی فقیه به رسمیت شناخته شده است. ولی فقیه بر اساس این اختیار که از ناحیه شارع مقدس به او تفویض شده، بنا به ضرورت و اقتضاء، حکم ولایی مقتضی صادر کرده و جلوه‌های از ولایت خود بر امور و شئون کشور را نمایان می‌کند.

علاوه بر این، پذیرش و نهادینه‌سازی اصل مشروع ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آثار زیادی را در پی داشته است. شناخت دلایل، یافتن و مشروعیت حکومت، ناشی شدن همه مسؤولیت‌های نظام از ناحیه ولایت فقیه، تشخیص مصالح نظام و صدور احکام حکومتی متناسب با مصالح، تفوق و نظارت رهبری نسبت به

سایر قوا، داشتن اختیارات وسیع و مهم اجرایی و قضایی و... از آثار شرعی و حقوقی اصل ولایت فقیه به شمار می‌رود. تاریخ بعد از انقلاب اسلامی ایران، بارها شاهد اجرای این اختیار از سوی ولی فقیه بوده است؛ اما با این حال، در هیچ یک از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این اختیار به صراحت برای رهبر، شناخته نشده است. از این رو ممکن است موجب تردید در اختیار قانونی رهبر در صدور احکام حکومتی شود و این شبهه را در ارتباط با اصل حاکمیت قانون به وجود آورد که حکم حکومتی در تضاد و ناهمسازی با این اصل بوده و به نوعی گریز از آن محسوب می‌شود.

اهمیت موضوع به نحوی است که با توجه به ماهیت اسلامی نظام و پذیرش آیین و احکام اسلامی در قانون اساسی و نهادینه شدن اصل ولایت مطلقه فقیه، به خودی خود، دلالت بر امکان صدور حکم حکومتی - که در اصطلاح حقوق موضوعه، می‌توان بر آن "قوانین و مقررات یا احکام و الزامات قانون" اطلاق کرد- از سوی رهبر و ولی فقیه و اعتبار آن به عنوان یک نهاد شرعی و حقوقی دارد. با این وجود اصل حاکمیت قانون در جوامع بشری و از جمله نظام جمهوری اسلامی ایران جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است، با ذکر این نکته که قانون در جوامعی که صرفاً به وسیله افراد اعتبار و مشروعیت می‌یابد (جوامع با حاکمیت غیر دینی) با قانون در جوامعی که بر مبنای دین، تدبیر می‌گردد، تفاوت جوهری و اساسی دارد. در جامعه اسلامی مفهوم قانون خود معانی گوناگون دارد که حوزه‌های هر یک با هم متفاوت است و مهم‌تر آنکه آیا اصلاً می‌توان در جوامع دینی قانون وضع کرد، جای مباحث عمده و مبنایی است. نگاهی به نظریات فقها بیانگر تفاوت دیدگاه آنها در خصوص قانون است؛ به گونه‌ای که آنها مهم‌ترین قوانین را قانون الهی می‌دانند لذا جعل قانون را روا نمی‌دانند و آن را بدعت در دین می‌دانند. عده‌ای هم با تقسیم قانون به منصوصات و غیر منصوصات و با تأکید بر اینکه در غیر منصوصات و آنکه حکمش در شرع نیامده، حاکم اسلامی باید راه حل و قانون مناسبی در این مورد وضع کند و این گونه موارد تابع مصالح و مقتضیات زمان و مکان است و به اختلاف آنها در خور دیگر گونی‌اند. در همین راستا، پژوهش حاضر در صدد است تا با رویکردی تحلیلی به بررسی نسبت احکام حکومتی و مردمسالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران پردازد.

۱-۱- پیشینه تحقیق

موضوع احکام حکومتی و جایگاه آن در نظام اسلامی از دیدگاه متفکران و پژوهشگران متعددی مورد توجه قرار گرفته است که به برخی از مهم‌ترین آنها پرداخته

می‌شود: کتاب «چرایی، چیستی و چگونگی احکام حکومتی» تألیف اسماعیل پرور (۱۳۹۲) شرحی بر مسئله احکام حکومتی از منظر اندیشه‌های استاد سید منیرالدین حسینی شیرازی است که در آن، چرایی احکام حکومتی از ابعاد مختلفی قابل بحث و بررسی است که در بُعد فقهی، کلامی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. همچنین، کتاب «جایگاه احکام حکومتی و اختیارات ولی فقیه» آیت‌الله علامه محمد مؤمن قمی با تحقیق و تعلیقات محمد مهدی بهداروند (۱۳۹۳)، دفتر نشر معارف که نویسنده به ارزیابی نظریه ولایت فقیه، نقش بیعت در مشروعیت ولی امر، تبیین موضوع احیای تفکر دینی، جایگاه احکام حکومتی و اختیارات ولی فقیه، بازتاب‌های فقهی سیره حکومتی امام علی (ع)، مشروعیت انتخابات و شورای نگهبان و احراز صلاحیت کاندیداهای خبرگان پرداخته است. در کتاب "حاکمیت قانون مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها"، نویسنده کتاب احمد مرکز مالیری (۱۳۸۵)، است که در آن نویسنده کوشیده است ضمن بررسی مفاهیم و مبانی با تفکیک میان دو اصطلاح مفهوم حاکمیت قانون (Concept) و برداشت از قانون (Conceptio) بحث خود را آغاز کند. در تحلیل مفهومی، معنای اولیه مورد توافقی درباره یک اصطلاح وجود دارد. اما برداشت، گامی فراتر از صرف درک حداقلی و مشترک است و در آن از تئوری‌های فلسفی، حقوقی و سیاسی صحبت به میان می‌آید. در مقاله "مفهوم حاکمیت قانون و برداشت از آن با تأکید بر قانون اساسی ج.ا.ا. (۱۳۹۰)، نویسندگان فیروز اصلانی و سیدمحمدحسین کاظمینی با بررسی مفاهیم و برداشت‌ها از حاکمیت قانون مفهوم اولیه و برداشت مورد نظر را در قانون اساسی ج.ا.ا. تبیین می‌نمایند. همچنین در مقاله «اصل حاکمیت قانون در نظام قضایی ایران» (۱۳۹۲)، نویسندگان فرید محسنی و علی‌اصغر فرج‌پور پس از تحلیل مفهوم حاکمیت قانون و تبیین قرائت‌های مختلف از آن، نظام قضایی ایران را در این زمینه، مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهند. در نهایت اینکه در مقاله "مصلحت و نقش آن در استنباط احکام شرعی و حکومتی" (۱۳۹۲)، نوشته عبدالله نظرزاده، تشخیص مصلحت در دایره احکام حکومتی در دو حوزه اجرای احکام شریعت و صدور احکام حکومتی را برای اداره و تدبیر امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مد نظر قرار داده است که نیازمند ارائه اصول و قواعدی است که حکومت اسلامی را در صدور احکام حکومتی مطابق موازین شرعی هدایت‌گر باشد.

بر این اساس، پژوهش‌های انجام شده هر یک به نحوی مسأله احکام حکومتی را مورد توجه قرار داده‌اند و از این جهت دارای اشتراکاتی با پژوهش حاضر هستند، اما آنچه

پژوهش حاضر را از پژوهش‌های ذکر شده متمایز می‌سازد، نسبت‌سنجی آن با مردمسالاری دینی است که به طور مشخص، تغایر و یا عدم تغایر احکام حکومتی با حکومت مردمسالارانه را مورد توجه قرار می‌دهد.

۲-۱- روش‌شناسی تحقیق

روش تحقیق تحلیلی و تا حدودی نیز توصیفی است. به عبارتی روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی و به صورت استقرایی است. در این روش ابتدا به توصیف واژه‌ها و اصطلاحات اساسی مرتبط با موضوع خواهیم پرداخت. سپس موارد مذکور را از حیث ارتباط مفهومی با یکدیگر تحلیل کرده و به نتیجه نهایی خواهیم رسید. از آنجا که از جمع آوری مطالب جزئی به نتیجه کلی در آخر خواهیم رسید روش پژوهش به صورت استقرایی است. ضمن اینکه مطالب مطالعه حاضر به اشکال مختلفی از جمله فیش‌برداری، کتابخانه‌ای - بانک‌های اطلاعاتی، بررسی اسناد و منابع فقهی انجام شده است.

مبانی نظری تحقیق

۲-۱. احکام حکومتی

فقه الحکومه، مجموعه احکام و قوانینی است که برای اداره جامعه توسط حاکم اسلامی وضع می‌شود، که به آن «حکم حکومتی» گفته می‌شود. در خصوص حکم حکومتی چندین تعریف ارائه شده است؛ یکی از اندیشمندان در تعریف حکم حکومتی می‌گوید: «حکم حکومتی حکمی است که ولی جامعه بر مبنای ضوابط پیش‌بینی شده طبق مصالح عمومی مقرر داشته است» (گر جی، ۱۳۶۹: ۲۸۷). احکام حکومتی در محدوده مصلحت‌سنجی حاکم صادر می‌شوند و حول محور مصالح اسلام و مسلمین است. لذا صدور و تنفیذشان منوط به مصلحت است و در موضوع آن، مصلحت‌اندیشی شرط شده است. به عبارتی قوانین و احکام حکومتی به تناسب حکم و موضوع، اختصاص به مصالح عمومی و جهان اسلام داشته و تنها در حوزه مسائل اجتماعی مطرح می‌شوند. امور عبادی، مادامی که در حوزه فردی مطرح شوند و از جهت اجتماعی، اقتضائی وجود نداشته باشد، از قلمرو احکام حکومتی خارج‌اند. علامه طباطبائی می‌گوید: «هر گونه مقررات جدید که در پیشرفت زندگی اجتماعی جامعه مفید باشد و به صلاح اسلام و مسلمین تمام شود، مربوط به اختیارات والی است و هیچ‌گونه ممنوعیتی در وضع و اجرای آن نیست (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۴۳). بنابراین تفاوت آن با دیگر احکام اولیه در این است، که احکام حکومتی وصف دائمی بودن را ندارند و حاکم اسلامی حکمی را صادر می‌کند از یک

منظر، از آن جهت که این حاکم، حاکمیتش از طرف شارع جعل شده این یک حکم کلی اولی است و از طرف دیگر با این اختیاری که پیدا نموده و جعل حکم می‌کند، این حکم حکومتی است. از ادله‌ی ولایت فقیه استفاده می‌شود؛ اختیاراتی که پیامبر (ص) و ائمه به عنوان «ولی امر مسلمین» داشته‌اند، به فقیه جامع‌الشرایط رهبری نیز داده شده است؛ و از آنجا که موضوع حکم حکومتی «مصلحت اجتماعی» است، معلوم می‌شود که حاکم غیر معصوم باید با به کارگیری کارشناسان خبره و امین، مصلحت‌های جامعه‌ی اسلامی را در محدوده شرع تشخیص داده و اقدام به جعل حکم حکومتی نماید. به عبارتی حاکم اسلامی بر اساس عدالت و مصلحت امت اقدام می‌کند و در تصمیم‌گیری‌ها به اصل مشورت با اهل فن و کارشناسان اعتقاد دارد و از استبداد به رأی پرهیز می‌کند. (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ج ۲، ۴۶۱) آیت‌الله منتظری در «کتاب الحدود» می‌گوید: «مصلحت‌گرایی در حوزه مصلحت متغیر، باید در یک چارچوب و اصول مشخصی باشد و گرنه به آنجا می‌رسد که مالک (مبدع مصالح مرسله) می‌گوید: امام می‌تواند به جهت مصلحت یک سوم افراد را به خاطر دو سوم دیگر بکشد» (منتظری، ۱۴۰۰، ۲۹۸). ایشان افزوده‌اند: «کشف مصالحی که تابع شرایط زمانی و مکانی هستند بر عهده کارشناسان است و عقلا و کارشناسان باید در این گونه موارد به تصمیم‌گیری بپردازند (منتظری، ۱۳۸۱: ۱۷۹) بنابراین احکام حکومتی عبارت است از مجموعه دستورات و مقرراتی که حاکم اسلامی به منظور اداره‌ی درست جامعه‌ی اسلامی، تأمین مصالح اجتماعی یا اجرای احکام و حدود الهی صادر می‌نماید.

امام خمینی (ره) نه تنها احکام حکومتی را به عنوان احکام شرعی می‌داند، بلکه این احکام را به عنوان احکام اولی شرعی، بر سایر احکام اولی، مقدم می‌داند. امام خمینی در این زمینه می‌گوید: «... حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه‌ی رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش ردّ کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.

حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند». (موسوی خمینی، ۱۳۶۹، ج ۲۰، ۱۷۰-۱۷۱). خلاصه این که احکام حکومتی صدور و تنفیذشان منوط به مصلحت است و در موضوع جواز صدور حکم حکومتی، مصلحت اندیشی اخذ شده است. با توجه به مبانی قرآنی و روایی حکومت در اسلام، و با لحاظ فلسفه تشکیل حکومت و اختیارات حاکم اسلامی، احکام حکومتی، ماهیتاً شرعی محسوب می‌شوند.

حکم حکومتی که در لسان فقها با عنوان احکام حکومتی، احکام سلطانی و احکام حاکم، احکام منطقه‌الفراغ، احکام مصلحتی و احکام اجتماعی نیز آمده است حکمی است که بر اساس مصالح اجتماعی در حوزه ولایت ولی امر، به صورت مستقیم توسط خود ولی امر یا غیر مستقیم توسط قوای مقننه و قضاییه و مجریه برای اداره جامعه اسلامی و حل مشکلات مردم و تنظیم امور، وضع و جعل می‌شود و تابع شرایط زمان و مکان می‌باشد که از این قسم احیاناً تعبیر به حکم عمومی و اجتماعی و یا قوانین دولتی نیز می‌شود. به نظر می‌رسد این تقسیم‌بندی در کلمات فقهای پیشین نیز بوده است. به عنوان نمونه شهید اول می‌فرماید: «تصرف پیامبر در امور گاهی به عنوان تبلیغ صورت می‌گیرد که آن فتواست و گاهی به عنوان امانت و رهبری است مانند دستور جهاد و تصرف در بیت‌المال و گاهی به عنوان قضا و داوری است، مثل فیصله دادن بین طرفین دعوی به وسیله شاهد یا سوگند و اقرار» (بن مکی، ۱۳۷۲: ۲۴۰). همچنین صاحب جواهر در تعریف حکم حکومتی می‌نویسد: «حکم حاکم عبارت است از دستور اجرای حکم تکلیفی یا وضعی از طرف حاکم که موضوع آن دو حکم در چیز مخصوصی بوده و از سوی خداوند دستور خاصی در آن مورد وجود نداشته باشد» (شیخ نجفی، ۱۳۶۵: ۱۰۰).

در همین زمینه، صاحب جواهر در این تعریف پنج قید را لحاظ کرده است:

نخست آنکه؛ دستور مقنن اسلام درباره افعال متکلفان؛

دوم آنکه؛ این مقررات باید اجرا شوند (این معنای حکم در مقابل معنای فتواست)؛

سوم آنکه؛ این دستور اعم از احکام تکلیفی، وضعی و موضوعات است؛

چهارم آنکه؛ حکم مقررات شرعی متضمن مصلحت اکید مردم است؛

پنجم آنکه؛ احکام حکومتی برای تنظیم امور مسلمین صادر می‌شود، پس مقررات

سرپرستی جامعه است (سید رضوی، ۱۳۹۵: ۹۹)

علامه طباطبایی پس از تقسیم احکام اسلامی به دو قسم ثابت و متغیر به تشریح احکام حکومتی می‌پردازد که از مجموع سخنان ایشان می‌توان تعریف زیر را برای احکام حکومتی به دست آورد: «احکام حکومتی تصمیماتی هستند که ولی امر در سایه‌ی قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت وقت اتخاذ می‌کنند و طبق آنها مقرراتی وضع نموده به موقع به اجرا در می‌آورد. ایشان در ادامه فرموده مقررات نامبرده لازم‌الاجرا و مانند شریعت دارای احکام می‌باشد. با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیر قابل تغییر است. مقررات وضعی قابل تغییر و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی باشند که آنها را به وجود آورده است و چون زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است، طبعاً این مقررات به تدریج تبدیل پیدا کرده جای خود را به بهتر از خود خواهند داد» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ۱۷۸). این تعریف چون از سوی اجرایی بودن احکام حکومتی را مطرح کرده و از سوی دیگر اختیار وضع قوانین و مقررات را به ولی امر یا حکومت اسلامی داده است می‌تواند با اصلاحاتی که به آن اشاره می‌شود مورد قبول قرار گیرد.

نکته مهم در این تعریف آن است که احکام حکومتی را مقید به احکامی که صرفاً جنبه اجرایی احکام ثابت است، نمی‌گرداند، بلکه محدودیت آن را فقط در موافقت آن احکام با احکام ثابت در نظر می‌گیرد. همچنین اگر گفته شود علامه در مقام تبیین هر حکمی است که از جانب حاکم اسلامی صادر می‌گردد در این صورت می‌توان اشکال کرد که احکام جزئی مانند عزل و نصب‌ها و فرمان‌ها و یا حکم به ثبوت هلال ماه از تعریف بیرون نیامده است اما با توجه به اینکه گفته شد کلام نویسنده در ذیل ربط متغیر به ثابت آمده است. لذا مقسم و محور این بحث را مقررات و قوانین قرار داده است، ممکن است گفته شود اساساً در مقام بیان همه اقسام حکم حکومتی نبوده‌اند، بلکه صرفاً قسمتی از آن را که به شکل مقررات و قوانین ظاهر می‌گردد، مورد بحث و تعریف قرار داده‌اند (صرامی، ۱۳۸۰، ۴۴).

۲-۲. مردمسالاری دینی در جمهوری اسلامی ایران

مردمسالاری دینی شکل متمایزی از اداره نظام سیاسی است که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران مطرح شده است. در این رویکرد، نقش مردم به عنوان شکل حکومت و نقش احکام اسلامی به منظور تعیین محتوای نظام اسلامی مدنظر است. با در نظر گرفتن احکام اسلامی در تعیین محتوای نظام اسلامی، مردم نیز دارای وضعیت مناسبی برای حضور در عرصه‌های مختلف هستند. به عبارتی دیگر، در الگوی مردمسالاری دینی،

حاکمیت مردم، حالتی است که در آن هریک از افراد مردم متساویاً و بدون واسطه، در تعیین سرنوشت خویش نقش اساسی داشته باشند (هاشمی، ۱۳۸۷: ۴۳). داشتن نقش اساسی در تعیین سرنوشت خویش «که در این تعریف به آن تصریح شده است دارای الزامات و مطالب مقدماتی است که اگر آن‌ها فراهم شوند، نقش داشتن، در تعیین سرنوشت نیز تحقق خارجی پیدا خواهد کرد. این مقدمات و الزامات باید توسط قانون اساسی یک کشور پیش‌بینی و تأمین شود، که اصول عمده آن عبارتند از:

- ۱- تساوی و برابری شهروندان در همه حقوق.
- ۲- امکان برگزاری انتخابات سالم و مراجعه مستقیم به آرای عمومی و انتخاب مسئولان امر توسط مردم.
- ۳- انجام قانونگذاری توسط نمایندگان و مبعوثان ملت.
- ۴- تفکیک قوا.
- ۵- دور بودن نظامیان از صحنه سیاست و منع حکومت نظامی به هر نحو.
- ۶- عدم امکان قانونی تعرض حاکمان و دولتمردان به حقوق و حریم مردم و شهروندان.

این موارد را می‌توان از مؤلفه‌های اصلی حاکمیت مردم به شمار آورد. علاوه بر این، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مسئولان امر در نظام جمهوری اسلامی منتخب و برگزیده مستقیم و یا با واسطه مردم هستند و مردم منشاء مشروعیت نظام محسوب می‌شوند (عمید زنجانی، ۱۳۹۱: ۷۵). چنانکه در اصل ششم قانون اساسی آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آراء عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد». علاوه بر این، در اصل یکصد و هفتم، انتخاب رهبر از میان فقهای واحد شرایط بر عهده مجلس خبرگان گذاشته و خبرگان را هم «منتخب مردم» معرفی کرده است. بنابراین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عنایت خاص و حقوقی به نقش مردم در اداره امور حکومت دارد و تاریخ حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی مؤید این معناست که می‌توان به همه‌پرسی تعیین نوع حکومت، قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراها به عنوان نمونه‌های بارز اعمال این حق ملت اشاره نمود.

با در نظر گرفتن نقش مستقیم و غیرمستقیم مردم در الگوی مردمسالاری دینی در امر انتخاب مدیران جامعه، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص بهره‌مندی مردم از حقوق و آزادیهای بنیادین، سیاست مشارکتی خاصی را در پیش گرفته است. دو فصل از مجموع چهارده فصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با سی اصل اساسی به طور مستقیم به دفاع از حقوق و آزادی اساسی مردم و تبیین و تعریف موارد آن پرداخته است. مطابق اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ - کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند». بنابراین اصل پنجاه و ششم یک اصل طلائی در راستای حاکم ساختن ملت ایران بر سرنوشت خویش می‌باشد و طبعاً حقوق و آزادی‌های بنیادین نیز به طور عمومی و کلی تحت پوشش آن قرار دارند. لازم به ذکر است موارد مربوط به حقوق بنیادین انسان‌ها در ضمن اصول بیست و چهارگانه فصل سوم با عنوان «حقوق ملت» به طور دقیق معین گردیده‌اند (نیکزاد، ۱۳۹۰: ۱۴). مضافاً بر موارد فوق، اصل نهم قانون اساسی نیز، آزادی را جزء حقوق ذاتی ملت تلقی کرده و آن را به هیچ وسیله و بهانه‌ای و حتی از رهگذر وضع قوانین و مقررات قابل سلب نمی‌داند و در واقع بر اصول دیگر حاکم است. بنابراین الگوی مردمسالاری دینی، به معنای توأمانی دین و سیاست در عرصه‌های مختلف اداره نظام جمهوری اسلامی ایران است.

۳- جایگاه احکام حکومتی در مردمسالاری دینی

با در نظر گرفتن الگوی مردمسالاری دینی به عنوان یک نظام سیاسی اسلامی و برخاسته از رأی مردم، مسأله حکم حکومتی به عنوان ابزاری برای اداره جامعه در شرایط خاص نیز ضرورت پیدا می‌کند و براساس آن، اختیارات خاص حاکم اسلامی توجیه و تبیین می‌شود. به طور کلی، برای اهل یقین و اهل طاعت ولایت حقّه معصومین بدون هیچ شک و شبهه‌ای با مدلول آیات قرآنی روشن و مبرهن شده است و ما نیز از مدلول روایات ایشان متذکر اصل ولایت فقیه در زمان غیبت می‌باشیم. جایی که بیان می‌کند: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا اللهَ واطیعوا الرسولَ واولی الامر منکم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر خویش فرمان برید).

بنابر آیاتی چون آیه نفی سیل یا آیه نهی ارجاع مرافعه به دستگاه طاغوت و وجوب کافر شدن به آن می‌توان به قدر متیقنی برای اثبات ولایت برای فقیهان جامع‌الشرايط رسید. خداوند متعال که هرگز راضی به متروک ماندن ارزش‌های قرآنی و قوام پیدا کردن ارزش‌های الحادی کافران نیست و امر نموده که معروفات اقامه شده و منکرات نابود و متروک شود برای مؤمنان لازم و فرض است که از هر راه مشروع و ممکن برای امتثال اوامر قرآنی بهره برده و از هیچ کوشش و اجتهادی فروگذاری نکنند. بدین ترتیب، بهترین و بلکه تنها صراط پایداری ارزش‌ها در جامعه و تنافی منکرات از تمامی سطوح جامعه تشکیل حکومت اسلامی می‌باشد. پس مآلاً اهل ایمان باید در تدارک تشکیل حکومتی باشند. اما این حکومت تا سر حد امکان باید بیشترین سنخیت و شباهت را با حکومت عدل امام معصوم (ع) داشته باشد که اقتضای این بایسته‌ها تدارک نظام حکومتی ولایت فقیه می‌باشد. به این دلیل که اولاً فقیه جامع‌الشرايط دارای استدراکات عمیق قرآنی و فقهی است ثانیاً دارای ملکه قوی عدالت‌طلبی است که این دو امر در کنار کارآیی و مدیریت عالی فقیه جامع‌الشرايط متضمن تشابه بیشتر این نوع حکومت با حکومت انسان کامل می‌باشد و در نتیجه تلاش حداکثری برای امتثال اوامر الهی محقق می‌شود. شق دیگر از باب نقلیات روایات مأثوره از معصومین می‌باشد. این نوع ادله نقلی نیز دلالت دارد که مردم برای رفع مرافعات خود و سایر مسایل و حوادث و رویدادهای اجتماعی خود باید به فقها مراجعه نمایند و یا دلالت بر این دارد که فقها ائمه یا خلفا و وارثان انبیاء بوده و مجاری امورات دنیوی و احکام اخروی بدست علمای ربّانی می‌باشد.

حکومت ولی فقیه باید تماثل حداکثری با حکومت امام معصوم داشته باشد قهراً ثابت می‌شود که هر آنچه اختیاراتی که برای امام معصوم (ع) در حیطه حکومتی او شرعاً و عقلاً متصور است برای ولی فقیه نیز آن دسته اختیارات محفوظ می‌باشد. چرا که عدم قول به این مطلب داشتن مقتضی آنست که در حاکمیت ولی فقیه بسیاری از حدود الهی تعطیل شود و مصالح زیادی از برای اسلام و مسلمین فوت و متروک شود که گفتیم به صورت بدیهی می‌دانیم این امر هرگز مورد تأیید و امضای شارع قرار نگرفته است. بنابراین حاکم شرع اسلامی برای اداره کردن هر چه بهتر شدن جامعه تحت امر خود و نیل دادن آن بسوی کمالات و مدارج عالی انسانی در چهار چوب قواعد اسلامی و محکّمات دینی قوانینی را تقنین کند تا در راستای اقامه ارزش‌ها الهی شمه‌ای از مدینه فاضله مهدوی را برای أحرار امت آماده و مهیا نماید (دستگردی، ۱۳۹۳: ۵).

از نظر امام خمینی (ره)، همه فقها در عصر غیبت به نصب عام از سوی امام معصوم به ولایت گمارده شده‌اند. اگر یکی از فقهای دارای شرایط، حکومت تشکیل داد و مردم ولایت او را پذیرفتند، ولایت وی از قوه به بالفعل درمی‌آید و در همه اموری که امام معصوم ولایت دارد به جز مواردی که ویژه امام است، ولی فقیه نیز نسبت به مصلحت جامعه و امت اسلامی ولایت دارد (امام خمینی، ۱۴۱۵هـ.ق: ج ۲، ۴۷۹؛ ۱۳۶۱، ج ۲۰: ۱۷۰). بنابراین، ولی فقیه را امام معصوم (ع) به دستور خداوند به ولایت مطلقه برگمارده است و نظام اسلامی و نهادهای حکومتی، قوای سه‌گانه قانون اساسی، قوانین عادی و... مشروعیت خود را از او می‌گیرند. درباره حوزه اختیار حکومت نیز هر اندازه که رسول خدا و پیشوایان معصوم در اداره جامعه اختیار داشته‌اند، ولی فقیه هم دارد (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۳۹) از این رو، حوزه ولایت ولی امر مسلمانان بسیار گسترده است، به گونه‌ای که هر آنچه را که در اداره جامعه و سامان‌دهی اقتصادی و سیاسی با توجه به مصلحت جامعه اسلامی و مسلمانان گریزناپذیر است، دربرمی‌گیرد.

۴- توجیهای احکام حکومتی در نظام مردمسالاری دینی

بر مبنای آنچه نظام مردمسالاری دینی در قالب ولایت فقیه بیان می‌شود، می‌توان شکل جدیدی از نظام سیاسی را تصور نمود که در آن، علاوه بر اختیارات مندرج در قانون اساسی، اختیارات ویژه‌ای به حاکم اسلامی داده می‌شود که می‌تواند درباره مسائل مستحدثه، شرایط خاص و استثنائی تصمیماتی را اتخاذ نماید و حتی در عرصه اجرا نیز به کار گیرد. در اینجا به برخی از نظریات مطرح شده در این زمینه پرداخته می‌شود:

۴-۱- احکام حکومتی و توجه به مصالح عامه مردم

مهم‌ترین توجیهی که در نظام مردمسالاری دینی در حمایت از احکام حکومتی و اختیارات خاص حاکم جامعه اسلامی داده می‌شود، مصالح عام مردم است. شهید صدر در این‌باره فرموده است: «هرگاه حاکم اسلامی (ولی فقیه) با در نظر گرفتن مصلحت عموم به چیزی فرمان دهد پیروی از او بر همگان لازم است حتی بر کسانی که عقیده دارند مصلحت مقصود حاکم اهمیت ندارد» (صدر، ۱۴۱۲: ۱، ۱۱۶). در چنین حالتی است که در فقه امامیه، کسانی که شرعاً حق دارند به عنوان ولی در امور مالی یا غیر مالی دیگران تصرف کنند، تصرفشان فقط در محدوده مصلحت معتبر است. یکی از این افراد، امام یا حاکم جامعه اسلامی است که حق دارد در امور مختلف جامعه اسلامی (سیاسی، اجتماعی، حکومتی، فرهنگی و اقتصادی) دخالت و تصمیم‌گیری کند احکام و تصمیمات

وی نیز تنها هنگامی معتبر است که به مصلحت جامعه اسلامی باشد (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۶۰). چنان که به عقیده برخی از فقها، از جمله حضرت امام رحمه الله حاکم مسلمین حق دارد آنچه را که به صلاح مسلمین است انجام دهد و با استناد به عنصر مصلحت با حدود و ضوابط شرعی، احکام و مقررات جدیدی وضع کند (صدر، ۱۴۰۸: ۳۷۸).

بر این اساس، با توجه به اینکه ملاک و مبنای صدور احکام ولایی، «مصلح عمومی» است، طول مدت اعتبار آن، تا بقای ملاک و مبنای همان مصالحی است که حکم حکومتی بر آن بنا شده است (سبحانی، ۱۴۱۹ق: ۲۶۹؛ طباطبایی، ۱۳۶۲: ۶۵). بنابراین احکام حکومتی در اسلامی می‌تواند «حوادث واقع یا مصالح مقتضیه» نیز نامیده شود. می‌توان این ویژگی را «تداوم نسبی یا موقتی بودن» حکم حکومتی نامید. همچنین در همین راستا چنین بیان می‌شود که احکام حکومتی نباید هیچ یک از احکام شرعی اولی یا ثانوی را نقض کند. توضیح آنکه حاکم جامعه اسلامی در مقام صدور احکام جزئی اجرایی یا همان احکام حکومتی نمی‌تواند برخلاف احکام شرعی، حکم صادر کند. بر همین مبنای، می‌توان نتیجه گرفت که احکامی از این دست که به منظور حفظ نظام صادر می‌شود، همواره باید با مبانی دینی و احکام شرعی، منطبق بوده و برخلاف آنها نباشد، مگر آنکه برحسب قاعده عقلی تقدیم اهم بر مهم، حکم و کار خلاف شرع در مقایسه با حفظ مصلحت عمومی و نظام، جزئی و کم اهمیت باشد. در این صورت، صادر کردن این احکام توجیه شرعی دارد و از باب قاعده مزبور، حکم ولایی بر سایر احکام شرعی، مقدم است و اصولاً غیر شرعی محسوب نمی‌شود (ملک افصلی اردکانی، ۱۳۹۳: ۵).

بر این اساس، مردمسالاری دینی علاوه بر توجه به قانون، نظر و دیدگاه‌های عامه مردم در قالب نهادهای مختلف تقنینی، اجرایی و قضایی، جهت حمایت از مصالح عامه، شکل نوینی از ترتیبات را اتخاذ می‌نماید که نه تنها مخالفتی با حاکمیت مردمی ندارند، بلکه تکمیل کننده آن به شمار می‌روند. این موضوع در بیان امام خمینی (ره) از نظام مردمسالاری دینی بیان می‌شود: «حکومت اسلامی، حکومت استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هر که خواست انعام کند و به هر که خواست بدهد، اموال و املاک را به این و آن ببخشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.» (امام خمینی، ۱۳۹۴: ۳۳-۳۲)

بنابراین، اگر مسأله با اندک دقت و به دور از پیشداوری بررسی شود، معلوم خواهد شد اختیاراتی فراتر از قانون اساسی داشتن رهبر به معنای خودمحموری و زیر پا نهادن قانون نیست و تنها به معنای خارج کردن جامعه از بن بست‌ها به هنگام شرایط خاص و استثنایی است. مکانیسم مطرح شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جامع بین مطلقه بودن ولایت فقیه و تحت حاکمیت قانون بودن اوست. در واقع قانون اساسی، شرح و بسط اجرایی اصل ولایت فقیه و نظام اسلامی مکانیسم اعمال آن می‌باشد.

بدین ترتیب، مصالح باید در اهداف و انگیزه‌های عام و فراگیر اسلام برای اداره و هدایت جامعه داخل باشد. به عبارت دیگر، مصالح باید جهت‌دار و به سمت تحقق هر چه بهتر و بیش‌تر اهداف متعالی اسلام در جهت سعادت جامعه انسانی باشد. دلیل این ضابطه از روی آیات و روایات فراوانی که در آن‌ها برای حرکت جامعه، اهداف و انگیزه‌های متعددی بیان شده، قابل اثبات است. در حقیقت، این آیات و روایات هم اثبات می‌کند که مصلحت‌اندیشی در جامعه باید در جهت اهداف معین باشد و هم آن اهداف را تعریف و مشخص می‌کند. ضمن اینکه، اگر در مبنای مشروعیت و شرعی حکومت اسلامی، اصالت را سرانجام به جایگاه یک فرد بدهیم، در اینجا نیز باید در نهایت عقل همو را معیار قرار دهیم؛ هرچند ممکن است آن فرد در جایگاه رهبر یا ولی جامعه، صلاحیت‌ها و اختیارات خود را متناسب با نیازها، توانایی‌ها و تخصص‌ها به افراد و دستگاه‌های گوناگون واگذارد؛ اما اگر اصالت را سرانجام به جامعه دادیم، باید برای تشخیص در کاربرد قانون اهم و مهم، یک عقل جمعی تعریف کنیم. از سوی دیگر، در تطبیق قانون اهم و مهم در صحنه جامعه باید به اهمیت و اولویت حقوق عامه که تحت عنوان مصالح جامعه، منافع ملی و مانند آن قابل درک است و بر حقوق فردی، صنفی و قشری تقدم دارد، توجه کافی مبذول داشت.

۲-۴- رعایت «اهم بر مهم» در نظام مردمسالاری دینی

برقراری نظم و امنیت یکی از ویژگی‌های بارز نظام مردمسالاری دینی به شمار می‌رود. بر همین اساس، در کنار قانون اساسی، هنگامی که نظم و امنیت عمومی در نظام مردمسالاری دینی با خطرات جدیدی مواجه می‌شود، حاکم اسلامی این اختیارات را پیدا می‌کند که با دفاع از امنیت عمومی، تصمیمی خاص اتخاذ نماید. مبنا و هدف کلی و ویژگی اساسی حکم حکومتی را «حصول مصلحت مکلفان، حفظ نظام و پیشگیری از هرج و مرج و اختلال نظام» دانسته است (علیدوست، ۱۳۸۸: ۶۹۳). این امر، همان وجه اجتماعی این گونه از احکام است. بنابراین حمایت حاکم اسلامی در نظام مردمسالاری

دینی از نظم و امنیت عمومی به گونه‌ای است که قواعد فقهی نیز به کمک آن می‌شتابند و آن را توجیه می‌نمایند. مهم‌ترین قاعده در این زمینه قاعده «اهم بر مهم» است. منطق «اولویت‌اهم نسبت به مهم» که نزد تمام خردمندان مورد پذیرش بوده، بلکه رویکرد عملی و سیره آنان در زندگیشان محسوب می‌شود، در فقه و اصول شیعه پذیرفته شده و مورد استناد قرار می‌گیرد. (عراقی، ۱۴۰۵: ج ۴: ۱۲۷ و ج ۲: ۴۲۴ - ۴۲۲). هرگاه یکی از دو حکم ملاکش قوی‌تر باشد بر دیگری مقدم می‌شود، خواه زمان امتثالش متأخر باشد و یا مقارن، زیرا عقل تفویت‌اهم و تحصیل‌غرض مهم را قبیح می‌داند، بلکه بر مولی است که عبد را به اهم الزام کند تا تحصیل شود و الا اگر حکم به الزام مهم کند ترجیح مرجوح بر راجح می‌شود و این قبیح است. (حکیم، ۱۴۱۶: ج ۳: ۶۸). به طور کلی، تطبیق قانون اهم و مهم به صورت یکی از ضوابط تشخیص مصلحت باید مورد توجه قرار گیرد، این است که این قانون را باید هم برای اهداف و خواسته‌های کلی شارع که در ضابطه اول مطرح شد، مدنظر قرار داد و هم برای رعایت احکام کلی شرعی که در ضابطه دوم بود؛ اما در مقایسه این دو سنخ با هم یعنی اهداف و اصول کلی واحکام شرعی، ممکن است ابتدا به نظر آید که اهداف و مقاصد عامه شرع، همواره بر احکام شرعی مقدم است؛ ولی به نظر می‌رسد هدف و مقصد کلی بودن در مطلوب‌های شرعی فقط یک قرینه و معیار است که می‌تواند ترجیح آن را بر حکم کلی شرعی در مقام تراحم با آن رقم زند؛ اما می‌توان تصور کرد که برخی از احکام معین شرعی چنان اهمیتی دارند که ممکن است برخی از اهداف را تحت الشعاع خود قرار دهند. علاوه بر این، در تشخیص مصالح، رعایت خبرویت و کارشناسی است. در حقیقت، پیکره اصلی تشخیص مصلحت از همین ضابطه ناشی می‌شود. مصلحت به معنای خیر، صلاح و سعادت است. در جنبه‌های گوناگون حیات بشری برای این که خیر انسان تشخیص داده شود، باید حداکثر توانایی علمی و تخصصی به کار رود. این تشخیص اگر به خیر و صلاح جامعه مربوط باشد، به طور طبیعی باید در قالب تشخیص نخبگان و بهترین متخصصان هر زمینه‌ای از زمینه‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... باشد.

باید توجه داشت که دو ضابطه اخیر از ضوابط پیش گفته، با اسلامیت نظام اسلامی نسبت لزومی ندارد. طبیعی است که هر دستگاه مدیریتی در هر جامعه‌ای برای تشخیص مصالح خود اولاً دانش و خبرویت جامعه خود را به کار می‌بندد و ثانیاً بر اساس قانون اهم و مهم تراحم مصالح را رتق و فتق می‌کند (صرامی، ۱۳۸۳: ۱۱). بر این اساس، طبیعی است

فرآیند «ترجیح اهم بر مهم» نیز می‌بایست در ذیل ضابطه مشخصی قرار داشته باشد، زیرا تعیین شاخصه‌های اولویت‌گذاری همواره عقلی نیست، بلکه متناسب با موارد و مصادیق تراحم متفاوت خواهد شد. در حالی که در تراحم دو تکلیف شرعی (نظیر اینکه در تنگی وقت شرعی نماز، به دو تکلیف «رفع نجاست از مسجد» و «ادای نماز در وقت باقی مانده» امر شده است)، عقل حکم به انجام تکلیف اهم و ترک مهم می‌کند، اما ملاک در این اهمیّت، باید با توجه به مبدأ تکلیف و صاحب شریعت تعیین شده و برای تشخیص اهمیّت، نظری ملاک عمل قرار گیرد؛ اما این قضیه در مسائل اجتماعی (که پدیده‌های مترحم در دو بُعد متفاوت سیاسی واقع می‌شود) به گونه‌ای دیگر است. گرچه همچنان «اهم» بر «مهم» مقدم خواهد بود، لکن با عنایت به اینکه این امور در حوزه خردمندان قرار دارد و برقراری تناسب اهمیّت میان آنها، و بازشناسی اهم، ظرافت و دقتی درخور می‌طلبد و هرگونه خلط و خطایی می‌تواند مصالح ملی، اعم از مصالح دینی و منافع سیاسی را به مخاطره بیندازد، لذا تعیین ملاک «اهمیّت» و شناخت «ملاک مهم‌تر» در این حوزه می‌بایست در فرآیند خاصی برعهده حاکم اسلامی با ویژگی‌های خاص نهاده شود که در ادامه و در بحث تشخیص مصلحت از نظر می‌گذرد.

بر اساس این قاعده فقهی در نظام سیاسی مردمسالاری دینی، بسیاری از فقیهان، گستره احکام حکومتی را محدود به مباحثات نکرده، بلکه آن را در همه احکام شریعت و در مسائل سیاسی، اقتصادی، قضایی، نظامی، فرهنگی، اجتماعی و ... فراگیر می‌دانند. مطابق این معنا حاکم اسلامی در همه این زمینه‌ها با مراعات اهم و مهم می‌تواند مصلحت‌سنجی کند و حکم حکومتی مبتنی بر مصلحت (گرچه به صورت ظاهر در تقابل با ظاهر احکام اولیه شریعت) صادر نماید. در این زمینه می‌توان به دیدگاه امام خمینی (ره) در توجیه رعایت قاعده «اهم بر مهم» در نظام مردمسالاری دینی اشاره نمود. جایی که بیان می‌کنند: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی؛ حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرر باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند امری را که جریان آن مخالف اسلام است از آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت

می تواند از حج که از فرائض مهم الهی است، در موقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند» (امام خمینی، ۱۳۷۸ ج ۲۰: ۴۵۲). مطابق همین منطق، حکومت و لوازم آن نیز از احکام اولیه شریعت فرض شده است و احکام صادره از سوی حاکم بر اساس مصالح عامه حکومت و جامعه نیز در ذیل احکام اولیه قرار می گیرد: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه...» (امام خمینی، ۱۳۷۸ ج ۲۰: ۴۵۲).

بنابراین ترجیح و تقدیم برخی از احکام بر بعضی دیگر، از باب ترجیح اهم بر مهم است در مقام اجرای احکام و نه در مقام تشریح آن و به همین دلیل در مسائل اجتماعی نیز حاکم، حق افزودن و یا کاستن در هیچ یک از قوانین ثابت الهی را ندارد؛ بلکه در محدوده اجرای قوانین، هرگاه حکمی را با حکم دیگر در تزامن دید، به حکم عقل و شرع قانون اهم را مقدم می دارد؛ زیرا در تزامن دو حکم، فرض بر این است که عمل به هر دو ممکن نیست (جوادی آملی، ۱۳۶۸ ش ۸۹). با پذیرش این منطق که حکم حکومتی مبتنی بر مصلحت اندیشی در زمره احکام دینی قرار دارد و به حکم شرع، در مرحله تزامن میان آن و سایر احکام شریعت، می تواند بر آنان تقدم یابد، می باید مکلف را در ترک آن، مسئول و مستحق کیفر الهی دانست و حکم حکومتی را فرآیندی شرعی و به منظور اداره بهینه نظام اسلامی و مبتنی بر مصالح نظام و در راستای تأمین اهداف غایی شریعت و اسلام ارزیابی کرد.

۳-۴- محور استبداد سیاسی و توجه به حقوق عامه مردم

یکی دیگر از توجیهاتی که در تأیید حکم حکومتی در نظام مردمسالاری دینی به کار گرفته می شود، از بین بردن استبداد فردی در نظام اسلامی و جایگزینی مصلحت عموم مردم به جای آن است. بر این اساس، دغدغه اصلی حاکم اسلامی، حقوق عامه مردم است که حتی می تواند به تعطیلی برخی از احکام اسلامی نیز منجر شود. شهید مطهری که در ذیل این دسته از فقیهان قرار می گیرد در عبارتی ضمن توضیح منطق فوق، به برخی دیگر از جوانب آن را اشاره می کند:

«وقتی که مصلحت یک شهر ایجاب می کند که خیابانی احداث شود (دیگر رضایت او شرط نیست) ... مسلم اینجا مصلحت اقتضا می کند که این وسایل برای رفاه او فراهم بشود. در زمان قدیم چنین مصلحتی وجود نداشت؛ یعنی خراب کردن خیابان چنین منافع بزرگی را برای مسلمین دربر نداشت، ولی امروز که خراب کردن خانه‌ها برای ایجاد

خیابان چنین مصلحت بزرگی دارد، فقیه است که بر این اساس حکم می‌کند که مصلحت‌های کوچک‌تر را باید فدای مصلحت‌های بزرگ‌تر کرد... وضع مالیات هم از این قبیل است. وضع مالیات یعنی به خاطر مصالح عمومی... حتی اگر مصلحت جامعه اسلامی اقتضا می‌کند که از یک مالک به طور کلی سلب مالکیت شود، (حاکم شرعی) تشخیص داد که این مالکیت که به این شکل درآمد غده سرطانی است، به خاطر مصلحت بزرگ‌تر می‌تواند چنین کاری را بکند... هیچ فقیهی در این کبرای کلی شک ندارد که به خاطر مصلحت بزرگ‌تر اسلام باید از مصلحت کوچک‌تر دست برداشت و به خاطر مفسده بزرگ‌تری که اسلام دچارش می‌شود، باید مفسده‌های کوچک‌تر را متحمل شد... اینها تغییرهایی است در داخل قوانین اسلام به حکم خود اسلام، نه تغییری که دیگری بخواهد بدهد؛ نسخ نیست، تغییر قانون است به حکم قانون» (مطهری، ۱۳۸۰ ج ۲۳: ۳۳۳-۳۳۲)

مقصود از تقدیم و ترجیح احکام حکومتی بر سایر احکام شرع، نه به معنای تقیید و تخصیص حکم الهی است و نه به معنای نسخ آن، بلکه به معنای حکومت برخی از احکام الهی بر بعضی دیگر از احکام شرع است. بدین ترتیب، مبنای صدور حکم حکومتی، مصلحت جامعه اسلامی می‌باشد. بر همین اساس، ولی فقیه، طبق قانون اساسی و همین‌طور بر اساس مبانی فقهی، اگر مصلحت جامعه ایجاب کند می‌تواند از طرق معهود در قانون اساسی و به‌ویژه اصل ۱۱۰، به صدور حکم حکومتی، مبادرت ورزد. به نظر می‌رسد نظرگاهی که صدور حکم حکومتی را برای ولی فقیه با اصول حاکمیت قانون، مغایر می‌داند، مبنای حاکمیت را مدّ نظر قرار نداده است؛ چرا که قصد و غرض اصلی طراحان اصل حاکمیت قانون، محو استبداد و خودکامگی و عدم ترجیح منافع شخصی بر مصالح عموم جامعه است و صدور حکم حکومتی توسط ولی فقیه نیز به هیچ‌وجه به معنای دادن حق سوء استفاده از قدرت در جهت تأمین منافع شخصی نمی‌باشد، بلکه صرفاً بایستی از این قدرت در راستای مصلحت جامعه اسلامی استفاده گردد. از این رو، در قانون اساسی جمهوری اسلامی، رهبری با آحاد ملت در برابر قانون یکسان می‌باشد (ذیل اصل ۱۰۷).

رهبر معظم انقلاب در راستای تحلیل فوق به عبارت‌های مهمی توجه داده‌اند: «رهبر هم باید از قانون تبعیت کند. بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه» که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را

اجرا کند و به آنها احترام بگذارد، منتها در مواردی اگر مسؤولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل می‌شوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و چنین بیان کرده است آنجایی که مسؤولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ کار نمی‌توانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را بپذیرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری، مرجع است... رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که به ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهم کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت، ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است و الا رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند...» (بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام، ۱۳۸۲/۵/۱۵).

با این اوصاف و در راستای توجیه حکم حکومتی در اداره جامعه اسلامی می‌توان ویژگی‌ها و اوصاف حکم حکومتی را می‌توان به شرح زیر دانست:

۱. حکم حکومتی یا در راستای اجرای احکام شرع است یا در مقام اداره کشور.
۲. حکم حکومتی ممکن است جنبه قانونگذاری داشته باشد و ممکن است جنبه اجرایی باشد.
۳. حکم حکومتی ممکن است دستور جزئی و ناظر به شخص یا موردی خاص و یا قانون و قاعده‌ای کلی باشد.
۴. حکم حکومتی ممکن است مستقیماً توسط خود حاکم، یا به طور غیر مستقیم به وسیله شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگر صادر شود.
۵. حکم حکومتی ممکن است به منظور تنظیم امور مختلف داخلی کشور یا برای تنظیم روابط خارجی و بین‌المللی صادر شود.
۶. احکام حکومتی ممکن است وضعی یا تکلیفی باشد.
۷. احکام حکومتی شامل هر دو قسم احکام امضایی و تأسیسی می‌شود.
۸. حکم حکومتی باید با توجه به مصلحت جامعه اسلامی صادر شود.
۹. حکم حکومتی، حکمی مولوی است.
۱۰. حکم حکومتی فقیه باید در حوزه مسائل اجتماعی و عمومی باشد. (خمینی، ۱۳۷۸:

۱۱. موضوع احکام حکومتی، احکام شرعی اولی یا ثانوی نیست؛ چرا که امر به انجام احکام اولی یا ثانوی، امر ارشادی است نه مولوی. تنها در صورتی اوامر فقیه، مولوی است که حکم وی در حوزه مسائل اداره جامعه و حکومت باشد، مانند حکم به تحریم خرید و فروش تنباکو از سوی میرزای شیرازی.

نتیجه‌گیری

حکم حکومتی بر مبنای آنچه مصلحت جامعه اسلامی خوانده می‌شود، به عنوان بخش مهمی از اختیارات حاکم در نظام مردمسالاری دینی به شمار می‌رود. بنابراین، در شرایط عادی، مقام رهبری از مجاری قانونی اعمال ولایت می‌کند و تنها در صورتی برخلاف آن عمل می‌شود که اولاً نظام دچار معضلی شده باشد و ثانیاً راه حل عادی برای حل معضل وجود نداشته باشد. تنها در این شرایط، قانون اساسی به مقام رهبری اجازه داده است که از طریق مشاوره با مجمع تشخیص مصلحت نظام، راه حل مناسبی را برای حل مشکل بیابد. بنابراین، اعمال ولایت و صدور احکام حکومتی برخلاف مقررات قانونی تنها در موارد استثنایی جایز است.

از طرفی احکام حکومتی یکی از منابع اصلی نظام مردمسالاری دینی و حقوق اساسی ایران، شمرده می‌شود و امکان آن وجود دارد که بطور مستقیم در مباحث حقوق اساسی، مورد استناد قرار گیرد یا از آنها قواعد کلی حقوق اساسی را استنباط کرده و در قضایای مرتبط به آن استناد کرد. بر این اساس، ولی فقیه در نظام سیاسی ایران به شکل سیاست‌های کلی و حل معضلات غیرقابل حل از طرق عادی، به صدور حکم حکومتی مبادرت می‌ورزد. بدین ترتیب، احکام حکومتی مقرراتی است که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آن‌ها به حسب مصلحت زمان وضع نموده و به اجرا درمی‌آورد. بر این اساس، در راستای حفظ نظم و مصالح عامه مردم، حقوق شهروندان در مردمسالاری و اعتبار قائل شدن به حقوق عمومی آنان، حکم حکومتی به عنوان یکی از ابزارهای حاکم اسلامی جهت استیفای آنان مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این اساس، حکم حکومتی لازم‌الاجرا بوده و مانند شریعت دارای اعتبار است با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیرقابل تغییر و مقررات وضعی قابل تغییرند و در ثبات و بقا تابع مصلحتی هستند که آن‌ها را به وجود آورده است. پیوسته زندگی جامعه انسانی در تحول و رو به تکامل است طبعاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده و جای خود را به بهتر از خود خواهند داد. مشروعیت حکم حکومتی ناشی از مشروعیت ولایت فقیه و بر اساس آن است و الا

نفس حکم هر حاکمی مستلزم مشروع بودن آن نیست. بنابراین قانون‌گذاری و اجرای قوانین از جمله موضوعات حکم حکومتی هستند که جاعل آن حاکم است. نسبت به احکام تکلیفی و وضعی و موضوع این دو، جنبه اجرایی دارد و در طول احکام شرعی قرار دارد. مهم‌ترین مبانی مشروعیت آن، آیات قرآن، روایات، عقل و ادله مشروعیت ولایت فقیه است.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم.
- جوادی آملی، ع. ۱۳۶۸. ولایت فقیه (رهبری در اسلام). قم: رجا.
- حکیم، م. ۱۹۷۹. الاصول العامة للفقهاء المقارن. چاپ دوم. قم: مؤسسه آل‌البتیت علیهم‌السلام.
- خمینی، س. ر. ۱۳۶۹، صحیح فقه نور، ج ۱۹ و ۲۰، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- خمینی، س. ر. ۱۳۷۳. ولایت فقیه. چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، س. ر. ۱۳۷۸. صحیفه نور. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- خمینی، س. ر. ۱۳۹۴. ولایت فقیه (جهان اسلام). انتشارات تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ ۲۹.
- خمینی، ر. ۱۴۱۵ هـ. ق. کتاب البیع. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- سبحانی، ج. ۱۴۱۵. الرسائل الأربع. قم: مؤسسه امام صادق. ۷.
- صدر س. م. ۱۴۰۵. دروس فی علم الأصول. ج ۲. بی جا. دارالمنتظر.
- صدر س. م. ۱۴۱۲. الفتاوی الواضحه. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- صرافی س. ۱۳۸۳. درآمدی بر جایگاه مصلحت در فقه، فصلنامه قیسات، دوره ۹، شماره ۳۲، صص ۱۰۰-۸۱
- طباطبایی س. م. ۱۳۷۵. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: انتشارات اسلامی.
- طبرسی ف. ۱۳۶۷. مجمع البیان. چاپ دوم بیروت. دارالمعرفه.
- علیدوست ا. ۱۳۸۸. فقه و مصلحت. چاپ اول. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- عمید زنجانی، ع. ۱۳۹۱. مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی.
- گرچی، ع. ۱۳۸۷. حقوق عمومی و حقوق خصوصی: دوگانگی یا یگانگی؟ مجله تحقیقات حقوقی. ش ۳۳.
- گرچی، ا. ۱۳۶۹، مقالات حقوقی، ج ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- منتظری، ح. ۱۳۸۱. مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، قم: ارغوان دانش.
- منتظری، ح. ۱۴۰۰. ولایت الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، قم: دارالفکر.
- نجفی، م. ۱۴۰۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ هفتم. ج ۲۲. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، س. م. ۱۴۱۷. الة ناوین الفقهیة. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نیکزاد، ع. ۱۳۹۰، حقوق مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجله رواق اندیشه، شماره ۲۹، صص ۲۱-۷.

-هاشمی، م. ۱۳۸۷. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت و نهادهای سیاسی، تهران: نشر میزان.